

# یادداشت

## در مجمع البحرین شعر و شاعرانگی

دکتر حکمت‌الله ملاصالحی



دکتر حکمت‌الله ملاصالحی در سال ۱۳۵۲ در رشته باستان‌شناسی هنر از دانشگاه تهران لیسانس گرفت. وی سپس برای ادامه تحصیل به یونان رفت و موفق به اخذ درجه دکتری باستان‌شناسی و تاریخ با درجه عالی از دانشگاه آتن شد. دکتر مolasalhi پس از اخذ دکترای چند ترم در دانشگاه‌های آتن و سالونیک به ارائه سخنرانی‌های ترمی پرداخت، سپس برای ادامه تحصیل در مقطع فوق‌دکترای باستان‌شناسی به لندن رفت. وی پس از یک سال اقامت در لندن از سوی دانشگاه تهران برای تدریس به ایران دعوت شد و هم‌اکنون عضو هیات علمی دانشگاه تهران در گروه باستان‌شناسی است. از او کتاب‌ها و مقالات متعددی به چاپ رسیده است. او در حال حاضر، سردبیری مجله باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای را بر عهده دارد.

در جهان کنش‌های شناختی و فرایند سلسله‌مراتبی فعالیت‌های معرفت‌ورزانه بشری ما، همیشه کنجکاو و پرسش، مقدم بر تسلیم و یقین در مواجهه با صدق و حقیقت چیزها قرار گرفته است. این فرایند، در مواجهه با زیبایی معکوس می‌شود؛ به این معنا که قوای حسی و ادراکی ما در برابر زیبایی، نخست تسلیم شده و سپس به جست‌وجو و تکاپو برانگیخته می‌شوند. به همین دلیل هم تأثیر زیبایی و هنر، همیشه مستقیم، سیال و جهان‌شمول‌تر از تأثیر تجربه‌ها و کنش‌های شناختی و معرفت‌ورزانه ما در باره هستی، جهان و واقعیت‌های آن بر روان و رفتار مردمان بوده است. در مواجهه با امر متعال، تجلی و تجربه الوهیت و امر قدسی - خاصه شکل اصیل آن - در مقام حیرت و خشیت و خوف اجلائی، حس کنجکاو و تسلیم، پرسش و یقین، احساس بهت‌زدگی و جذبه به هم در تنیده و تلاقی کرده و وحدت بنیادین ارزش‌ها و نسبت‌ها را بر ما آشکار می‌کند. صور ابتدایی‌تر کنش‌های آیینی و تجربه‌های شاعرانه بشر، این چنین به بیان در آمدند و آشکار شدند؛ تجربه‌هایی که در آنها، وجود و زبان، امر قدسی و زیبایی و ایمنی و مهابت در مجمع البحرین وحدت‌زلی تجربه می‌شدند. با گشوده شدن مژگان ناسوتی یا به تعبیر اهل حکمت و عرفان، عقل جزئی یا اندیشه و خرد تاریخی بشر تاریخی شده و تاریخمند، فاصله و فراق میان امر قدسی و زیبایی، وجود و زبان، وجود و کلام و کلمه دوره به دوره و مرحله به مرحله، بیشتر و بیشتر شد و به تعبیر بیدل دهلوی، آن جمال پیش از نگره نهان شد:

به مژگان گشودن نهان گشت بیدل / جمالی که پیش از نگره دیده بودم  
نهان از تو می‌باختم با تو عشقی / تو فهمیده بودی نفهمیده بودم

ادبیات، شعر، هنر و خلاقیت دوره جدید، منتهای تجربه فاصله، فراق و هجرت از آن وحدت‌زلی و نشئه ملکوتی وجود است. به همین دلیل نیز به هر میزان که بشر دوران جدید بیشتر و بیشتر نگاشته، سروده و آفریده، بی‌خوبی خویش را جدی‌تر دامن زده و از خویش بیگانگی را هم عمیق‌تر احساس کرده و زیسته است. زبان و وجود در ۲ ساحت متفاوت - هر کدام با شأن خاص خود - به وحدت و همبودی رسیده‌اند؛ یکی در ساحت امر متعال و قدسی که زبان، «کلمه» می‌شود و کلمه، «وجود» و به تعبیر انجیل یوحنا؛ «کلمه جسم شد» (kae h o l o g o s s a r x e g e n e t o). این همان مقامی است که به تعبیر قرآن، مرگ و صلیب در آن راه ندارد؛ «و قولیم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلیبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا. بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما» (نساء/ ۱۵۷)؛ یا به تعبیر دیگر: «انحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون». به سخن مولانا:

روح صالح قابل آفات نیست / زخم بر ناقه بود بر ذات نیست  
کس نیابد بر دل ایشان ظفر / بر صدف آمد ضرری بر گهر  
روح صالح قابل آزار نیست / نور یزدان سغبه کفار نیست

شعر ساحت دیگری است که زبان و جان آدمی در آن به وحدت می‌رسند و تلاقی می‌کنند. به همبودی دست می‌یابند؛ به دیگر سخن، مقامی که شعر در جان جاری می‌شود و جان در شعر به حرکت در می‌آید. شعر اصیل، مجمع البحرین و ملتقای وحدت نسبت‌ها و ارزش‌ها و تجربه‌های بنیادین وجود آدمی است. گفته می‌شود دانایی، معرفت و حقیقت را در اتساق نظر و یقینی که در اندیشه، خرد و جان ما برانگیخته‌اند، زیسته و آزموده‌ایم. به همین مفاهیم «علم‌الیقین»، «عین‌الیقین» و

«حق‌الیقین» که عمیقاً مورد عنایت و التفات و استفاده متفکران ما، به‌ویژه حکیمان و عارفان عهد اسلامی بوده، توجه کنید؛ مفهوم یقین در هر سه مرتبه معرفت و حقیقت، به مثابه یک عیار جدی حضور دارد. ابراهیم<sup>ع</sup> هم از خداوند خواست ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان دهد تا از یقین‌کنندگان یعنی موقنین باشد؛ «و کذالک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض ولیکون من الموقنین» (انعام/ ۷۵). گفته می‌شود امر متعال، الوهیت و امر قدسی را در خلصه و جذوه روحانی زیسته و تجربه کرده‌ایم؛ به تعبیر قرآن: «... فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا...» (اعراف/ ۱۴۳) یا به سخن مولانا:

هم من و هم موسی و هم کوه طور / هر سه گشتیم غرق در اشراق نور  
گفته می‌شود نیکویی و اخلاق را در سکینت وجدان، امنیت و آرامش خاطر زیسته و آزموده‌ایم. به تعبیر قرآن: «الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» (یونس/ ۶۲). گفته می‌شود زیبایی را در هماهنگی و هارمونی زیسته و آفریده‌ایم؛ البته در مقوله تعیین صورت‌های جمالی و مقوله زیباشناسی جمال در نظم هندسی، دقت ریاضی و تعادل میان اجزا و هماهنگی میان صورت و معنا و در مقوله زیباشناسی جلال و تعین جلالی صور در ترکیب پیکروار و وحدت میان اجزا، آن را تجربه کرده و آفریده‌ایم. شعر ناب، مجمع البحرین، ملتها و همبودی یا به تعبیر دقیق‌تر، وحدت میان همه آن تجربه‌ها و نسبت‌ها و ارزش‌هاست. تصادفی نیست که در سنت فکری و فرهنگ و ادب و هنر و حکمت و عرفان ما، شاعران بزرگ بیش از فیلسوفان و متکلمان به صفت حکیم شهره بوده‌اند. حکمت، ساحتی است که همه تجربه‌های بنیادین و ارزش‌ها در آن، به وحدت می‌رسند و همبودی در میانشان جامه تحقق بر تن می‌پوشد. نیکویی یا اخلاق، دانش و دانایی و زیبایی و امر قدسی در مقام حکمت، در پیکری واحد ظهور کرده‌اند و بر جان ما تابیده‌اند و به فرهنگ و زندگی ما، کیفیت و معنا و روحانیت و عمق می‌بخشند. شعر ناب، چنین مجمع البحرینی است. به همین دلیل هم در فرهنگ و ادب ما، شاعران بزرگ حکیمان‌اند. به تعبیر حافظ:

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است / چون جمع شدم معانی گوی بیان توان زد  
شعر اصیل، گنجینه جمع معانی است؛ حکمت و معنای چیزها را آشکار می‌کند؛ مجمع البحرین تجربه‌های بنیادین وجودی ما است. اتفاقی نیست که در زبان هلنی، واژه پی نیسیس یا پوئسیس (poiesis) که از فعل پیو (poiw) آمده، به همه کنش‌های خلاق انسان، اعم از ساختن، فرآوردن، پروردن، آفریدن، سرودن و شعر گفتن اطلاق شده است. این هم تصادفی نیست که ارسطو در کتاب «پوئزی» یا «شعر و هنر و خلاقیت» خود، شعر را مهم‌تر و فلسفی‌تر از تاریخ دانسته است. واقعیت این است که تاریخ، تاک و تاکستانی از رویدادهاست و شعر، می و اکسیر و عصاره و وحدت بنیادین تجربه‌ها و رویدادهای جزئی و متکثر و متفرق؛ هر چند که مورخان همواره کوشیده‌اند از بیشه‌زارهای رویدادهای جزئی عبور کرده و وارد منطقه‌های کلی و قانونمندتر حوادث تاریخی بشوند. این موضوع هم اتفاقی نیست که برخی از متفکران دوره جدید - به‌ویژه هگل و هایدگر - شعر را «هنر هنرها» دانسته‌اند.

به هر روی، شعر اصیل و ناب، موسیقی صامت، معماری زبان، کلام زنده و مجمع البحرین نسبت‌ها و ارزش‌ها و تجربه‌ها و سرایش و سرورش وحدت‌زلی زیبایی و امر قدسی، اخلاق و دانایی، وجود و زبان است ●